

معرفت‌شناسی گواهی از دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی

عباس دهقانی نژاد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۶

چکیده

معرفت‌شناسی گواهی از شاخه‌های جدید معرفت‌شناسی است و سعی دارد به سؤالاتی درباره معرفت‌بخشی گواهی، جایگاه گواهی نسبت به سایر منابع معرفتی و نحوه ایجاد باور توسط گواهی بپردازد. به نظر می‌رسد که این مباحث برای قاضی عبدالجبار نیز مطرح بوده است. وی گواهی را راهی برای حصول معرفت دانسته و شبهات سمنیه که برای گواهی ارزش معرفتی قائل نبوده‌اند را رد کرده است. همچنین معتقد است در فرآیند تبادل از راه گواهی، این باور گوینده و خصائص معرفتی اوست که به شنونده منتقل می‌شود. از سوی دیگر، وی مانند ابوعلی جبائی اعتقاد دارد که گواهی ارزشی همدیاف با سایر منابع معرفتی دارد و فروکاستنی به آنها نیست. این دیدگاه‌های معرفتی زیربنایی برای برخی آرای دین‌شناختی عبدالجبار از جمله مبحث اثبات وقوع معجزات شده است.

کلیدواژه‌ها

معرفت‌شناسی، گواهی، قاضی عبدالجبار، منابع معرفت، باور، وقوع معجزه

۱. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بندرعباس، بندرعباس، ایران.

(abdnejad@iauba.ac.ir)

۱. مقدمه

اعتماد به گواهی شاهدان از سه زاویه روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و معرفت‌شناختی قابل بررسی است. روان‌شناسان به این مسئله می‌پردازند که چه فرآیندی در نفس یا ذهن آدمی اتفاق می‌افتد که حرف‌های دیگری برای او محل وثوق می‌شود و آن را منبعی معتبر برای دانسته‌های خود به شمار می‌آورد. جامعه‌شناسان نیز بررسی می‌کنند که فرد چگونه جایگاه اجتماعی‌ای پیدا می‌کند که دیگران حرف‌های او را می‌پذیرند و بدان اعتماد می‌کنند. اما نگاه معرفت‌شناسی به این مقوله متفاوت است. معرفت‌شناسان سعی دارند به سؤالاتی مانند این که «آیا می‌توان حرف‌های دیگران را به عنوان یکی از منابع معرفت قلمداد نمود؟» «آیا پذیرش و واقع‌نما دانستن سخن دیگران موجه و معقول است؟» و این که «آیا سخنان و گواهی دیگران در عرض سایر منابع معرفتی مثل حس و استدلال عقلی قرار گرفته و منبعی مستقل برای معرفت به شمار می‌رود یا این که مبتنی بر سایر منابع معرفتی است؟» پاسخ دهند.

مباحثی از این دست از سال ۱۹۹۲ میلادی با کتاب سی. جی. ای. کدی به عنوان یکی از زیرشاخه‌های معرفت‌شناسی مطرح شده و امروزه حجم قابل توجهی از مباحث معرفت‌شناختی را به خود اختصاص داده است.^۱ در این مقاله سعی ما بر این است که دیدگاه قاضی عبدالجبار معتزلی را درباره معرفت‌بخشی گواهی و شرایط این گونه معرفت بیان کنیم و پاسخ‌های عبدالجبار به برخی از سؤالات مطرح در این حیطه را ارائه کنیم و برخی پیامدهای دین‌شناختی دیدگاه‌های معرفتی عبدالجبار در باب گواهی را نشان دهیم.

۲. گواهی منبعی برای معرفت

مباحث مربوط به گواهی توسط عبدالجبار عمدتاً در لابه‌لای مباحث مربوط به معجزه بیان شده است. معجزه به عنوان اصلی‌ترین راه شناخت پیامبران مورد عنایت ویژه عبدالجبار بوده و بحث اثبات وقوع معجزات، برای غیرمعاصران پیامبران، راهی جز تکیه بر گواهی معاصران پیامبران نداشته است. از این جهت است که عبدالجبار به طرح و بررسی مباحث مرتبط با گواهی پرداخته است.

چنان که اشاره شد اصلی‌ترین سؤال در مورد گواهی این است که آیا گواهی می‌تواند به عنوان منبعی برای علم و معرفت بشری در کنار حافظه، عقل، ادراک حسی و شهود

درون‌بینی^۲ مطرح باشد؟ (Audi 2004, 18). پاسخ عبدالجبار به این سؤال مثبت است. وی صراحتاً بیان می‌کند که خبر راهی برای کسب معرفت است: «ان من حق الخبر ان يكون طريقاً للعلم» و مسائلی هستند که اگر خبر و گواهی دیگران نباشد ما به هیچ وجه به آنها علم پیدا نخواهیم کرد، زیرا گواهی تنها طریق علم به آن مسائل است (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۱۵). عبدالجبار این بحث را با طرح شبهه‌ای که توسط گروهی از هندی‌ها به نام «سمنیه»^۳ وارد شده آغاز می‌کند. سمنیه معتقد بوده‌اند که انسان تنها به مشاهدات خود علم پیدا می‌کند و اخباری که درباره شهرها، پادشاهان و غیره بیان می‌شود صحیح نیست و باعث ایجاد علم نمی‌شود؛ چون صدق و کذب گوینده برای شنونده قابل تشخیص نیست، پس حصول علم از این راه محال است (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۴۲).

عبدالجبار دلایلی از سمنیه برای این ادعایشان مطرح کرده و خود نیز بیش از پنج دلیل به نفع آنها می‌آورد، تا نهایت استدلال‌های این دیدگاه را نشان داده باشد. از جمله این دلایل این است که اگر گواهی راهی برای حصول معرفت بود، باید مانند ادراک که صحت آن به تکرار بستگی ندارد و ما مثلاً با یک بار دیدن شیئی به آن علم پیدا می‌کنیم، خبر نیز نیازی به تکرار نداشته باشد و علم حاصل از خبر و گواهی یک نفر با علم حاصل از خبر و گواهی افراد متعدد فرقی نداشته باشد، در حالی که چنین نیست. دلیل دیگری که عبدالجبار بر اساس مبنای سمنیه ارائه می‌دهد این است که گواهی‌دهنده قبل از گواهی دادن می‌تواند انسانی صادق یا کاذب باشد. وقتی چنین امکانی قبل از وقوع گواهی ممکن است، چگونه می‌توان بعد از گواهی به صدق او حکم کرد؟ (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳-۳۴۲).

در مقام پاسخ، هرچند عبدالجبار به تک‌تک این سؤالات پاسخ می‌دهد، اما بیشتر سعی می‌کند با یک بیان و ایضاح کلی نادرستی ادعاها و دلایل آنها را نشان دهد. او می‌گوید:

نباید چندان درگیر بحث با اینها شد و اصلاً این دیدگاه ارزش درگیری زیاد را ندارد. زیرا اگر ماهیت و تمایز علم در باب مدرکات روشن شود - با توجه به این که اعتقادات و علمی که از خبر مخبرین درباره کشورها و پادشاهان در انسان ایجاد می‌شود از لحاظ وجوب و صفت مانند علم حاصل از مدرکات است - دیگر کسی که در مورد علم حاصل از اخبار شک کند مانند کسی است که بگوید تنها مبصرات درک می‌شوند و شامه و ذائقه چیزی را درک نمی‌کنند. پس همان طور که این حرف درست نیست، چون علم در مورد مبصر و مشموم یکی است، این سخن در مورد خبر و ادراک هم درست نیست [که با خبر، علمی ایجاد

نمی‌شود]. (عبدالجبّار بی‌تا، ۱۵: ۳-۳۴۲)

بدین گونه عبدالجبّار نشان می‌دهد که قول سمنیه یک بام و دو هوا است و اگر آنها حجیت اخبار متواتر را رد کنند، حجیت مشاهدات و کلاً هر گونه علمی رد خواهد شد و باید مانند سوفسطاییان به طور کلی حصول هر گونه علم را منکر شوند (عبدالجبّار بی‌تا، ۱۵: ۳۴۳). دغدغه اصلی عبدالجبّار از طرح این بحث نشان دادن عقلانیت باورهای دینی است. کاری که وی در اینجا انجام می‌دهد تا حدود زیادی شبیه تلاشی است که در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در جهت دفاع از باورهای دینی انجام شده است. پلنتینگ در کتاب خدا و اذهان دیگر با استدلال مشابهت سعی می‌کند دوگانگی معیارها در برخورد با باورهای دینی را نقد کند. او شرایط باور به وجود خدا را مشابه اعتقاد ما به اذهان دیگر می‌داند و تمام استدلال‌هایی که تاکنون له یا علیه هر کدام از این دو باور اقامه شده است را ناموفق می‌داند (planting 1967, 187-195). «از این رو نتیجه می‌گیرد که هر دو باور وضعیت معرفتی یکسانی داشته و اگر باور به اذهان دیگر عقلانی است - که از نظر او بی‌شک چنین است - پس باور به خدا نیز می‌تواند عقلانی باشد» (مبینی ۱۳۸۷، ۱۶). عبدالجبّار نیز اولاً نشان می‌دهد گواهی یکی از منابع معتبر معرفتی است و همان گونه که سایر منابع معرفتی باعث حصول علم در ما می‌شوند، گواهی نیز این کارکرد را دارد؛ و ثانیاً بیان می‌دارد بدان گونه که در زندگی عادی مثلاً در مورد پایتخت کشورها و عظمت شهرهای دیگر به گواهی دیگران اعتماد کرده نسبت به سخن آنها باور پیدا می‌کنیم، در مورد باورهای دینی نیز می‌توانیم به گواهی دیگران اعتماد کنیم و مخبر عنه آنها را بپذیریم.

۳. گواهی: انتقال باور یا گزاره؟

در معرفت‌شناسی گواهی دو دیدگاه اصلی درباره داده محوری‌ای که در تبادل از راه گواهی^۴ منتقل می‌شود وجود دارد. دیدگاه اول معتقد است در تعامل گوینده و شنونده آنچه انتقال می‌یابد باور است و شنونده صرفاً نقش پذیرش باور گوینده با همان خصوصیات مورد اعتقاد وی را دارد. لکی این دیدگاه را «باورمحوری در گواهی»^۵ و به طور اختصار BVT می‌نامد و اشاره می‌کند که متفکرانی چون پلنتینگ و فریکر^۶ بدین دیدگاه معتقدند. بر اساس این دیدگاه ما نه از کلمات دیگران بلکه از عقاید و باورهای آنان یاد می‌گیریم، و این یکی از دلایلی است

که هر کس باید بداند که گوینده شرایط لازم معرفتی دربارهٔ مطلبی که به ما انتقال می‌دهد را داشته است. بر اساس این دیدگاه، اگر گوینده مطلبی را بیان کند و بگوید که خودش بدان باور ندارد، یا این که آن مطلب از دیدگاه خودش موجه نیست، در این حالت معرفتی برای انتقال به شنونده وجود نخواهد داشت (Lackey 2008, 38).

پلنتینگا در این باره می‌گوید، «یک باور وقتی از سوی شنونده معتبر است که برای گوینده موجه باشد» (planting 1993, 86). همچنین طرفداران این دیدگاه معتقدند که یک گوینده در فرآیند گواهی به همراه باوری که انتقال می‌دهد خصایص معرفتی^۷ آن باور را هم انتقال می‌دهد (Lackey 2008, 38)، بدین معنا که اگر آن باور برای گوینده بدیهی باشد، این خصیصه به شنونده نیز انتقال می‌یابد و شنونده نیز به بداهت باور اظهار شده معتقد می‌گردد. در حقیقت قلب نظریهٔ BVT انتقال خصایص معرفتی از گوینده به شنونده است (transmission of epistemic properties) که لکی به اختصار آن را TEP می‌نامد (Lackey 2008, 39). TEP دو بُعد دارد: نظریهٔ لزوم^۸ و نظریهٔ کفایت^۹. در نظریهٔ لزوم یا TEP-N چنین بیان می‌شود:

به ازای هر گویندهٔ الف و شنوندهٔ ب، ب می‌داند (به طور موجه یا تضمین شده باور دارد) که p بر اساس شهادت الف بر p، تنها در صورتی که الف بداند (به طور موجه یا تضمین شده باور داشته باشد) که p (Lackey 2008, 39).

نظریهٔ کفایت یا TEP-S می‌گوید:

به ازای هر گویندهٔ الف و شنوندهٔ ب، اگر (۱) الف بداند (به طور موجه یا تضمین شده باور داشته باشد) که p و (۲) ب به باور کردن p بر اساس محتوای شهادت الف که p متمایل شود و (۳) هیچ نقض الغاناپذیری برای باور به p نداشته باشد، در این صورت ب می‌داند (به طور موجه یا تضمین شده باور دارد) که p (Lackey 2008, 39-40).

در مقابل BVT، دیدگاه دیگری معتقد است در تعامل شنونده و گوینده از طریق فرآیند گواهی این باور نیست که منتقل می‌شود، بلکه صرفاً گزاره‌ها و کلمات بیان شده توسط گوینده به شنونده انتقال می‌یابند و این خود شنونده است که بر اساس پذیرش و درک گزارهٔ ابراز شده باوری متناظر با آن شکل می‌دهد (Lackey 2008, 72). «بدین صورت گزاره‌ها صرفاً ابزاری

برای اظهار باورها نیستند، بلکه خودشان حاملان محوری معنای معرفتی^{۱۰} هستند. پرسش اصلی ما در این قسمت این است که دیدگاه عبدالجبار به کدام یک از دو دیدگاه مذکور نزدیکتر است؟ عبدالجبار خبر را بر اساس فایده حاصل از آن به سه دسته تقسیم می‌کند: خبری که ما را به علم ضروری می‌رساند، خبری که دلالت بر صحت مخبر عنه دارد و خبری که ایجاد ظن نموده و در احکام اماره محسوب می‌شود (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳۱). در حقیقت این تقسیم بر مبنای حالت علمی است که خبر در انسان ایجاد می‌کند. برخی اخبار در آدمی علم یقینی ایجاد می‌کنند، یقینی که بدیهی است و خلاف آن به هیچ وجه به ذهن خطور نمی‌کند و هیچ دلیلی قادر به ازاله اعتقاد به آن نیست. بعضی اخبار دیگر در انسان علم و یقین ایجاد می‌کنند، اما این علم به نحو بدهت و ضرورت نیست، بلکه حالت اکتسابی و غیر بدیهی دارد و ممکن است با دلایلی یقین حاصل از آن از بین برود. اما قسم سوم اخباری هستند که در انسان حالت ظن ایجاد می‌کنند و هر چند انسان به آنها یقین ندارد، آنها را ملاک عمل قرار می‌دهد. این گونه از علم - اگر آن را علم بدانیم - ممکن است با ظنی دیگر و یا یک دلیل معتبر نقض شود و جای خود را به علمی مخالف و مقابل بدهد.

پس از بیان این سه قسم، عبدالجبار به طرح ویژگی و تفاوت‌های این سه نوع خبر می‌پردازد. از دید او، تنها خبری در ما ایجاد علم ضروری می‌کند که خبر دهندگان دو ویژگی داشته باشند: اول آن که خود به طور ضروری و بدیهی به مضمون خبر علم پیدا کرده باشند و دوم آن که تعدادشان از چهار نفر بیشتر باشد (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳۳).^{۱۱} عبدالجبار معصوم و مؤمن و حتی مکلف بودن راویان اخبار را لازم ندانسته و معتقد است همان گونه که خبر مؤمنین در ما علم ضروری ایجاد می‌کند، خبر فساق نیز یقین آور است (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳۳-۴). در مورد ویژگی اول مخبران یعنی حصول علم به نحو ضروری در آنها، عبدالجبار چنین استدلال می‌کند:

اگر مخبرین مطلبی را که با علم اکتسابی بدان دست یافته‌اند بیان کنند، ما به خبر آنها یقین پیدا نمی‌کنیم، زیرا اگر قرار بود بدین صورت در ما یقین حاصل شود، باید وقتی گروه زیادی از انسان‌ها شهادت به درستی توحید، عدل، و نبوت می‌دادند مخالفان آن را بپذیرند و دیگر نیازی به مناظره نباشد، همان گونه که در متواترات چنین است... در حالی که چنین نیست. پس ثابت شد اشتراط علم ضروری مخبرین به خبرهایی که می‌دهند و ما به آنها علم ضروری می‌یابیم. (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۵۶، با اندکی تصرف)

با توجه به این سخنان عبدالجبار، کاملاً واضح است که دیدگاه وی در مورد گواهی‌هایی که در ما علم ضروری ایجاد می‌کند به BVT و خصوصاً TEP-N بسیار نزدیک است. همچنین تأکید عبدالجبار بر باور گوینده به سخنی که می‌گوید و انتقال خصیصه معرفتی آن باور به شنوندگان با دیدگاه پلنتینگا و سایر طرفداران TEP-N قرابت خاصی دارد. عبدالجبار معتقد است علمی که از گواهی با شرایط پیش گفته حاصل آید بدیهی و یقینی است و ملاک‌های بداهت مانند عدم امکان نفی از خود، عدم ورود شبهه و شک به آن، داشتن وضوح و ثبات و الزام‌آوری در آن موجود می‌باشد (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۵۰).

اما چنان که دیدیم عبدالجبار خبر (گواهی) را به سه دسته تقسیم کرد. آیا در مورد اخبار موجد علم اکتسابی نیز نظر وی همین است؟ در مورد اخباری که از طریق علم اکتسابی در ما ایجاد یقین می‌کنند، عبدالجبار ملاک مهمی را پیش روی می‌نهد. وی شرط پذیرش چنین اخبار و گواهی‌هایی را این می‌داند که «حالی همراه خبر باشد، که اگر خبر دروغ بود، [امکان نداشت] آن حال با آن باشد (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳۸)، یا به عبارت دیگر، «حالتی با خبر همراه شود که اگر خبر دروغ بود با آن همراه نمی‌شد، بلکه بر خلاف آن روی می‌داد (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۵۰).

این دیدگاه عبدالجبار بیان می‌کند که در صورتی شنونده می‌تواند به گواهی گوینده باور پیدا کند که گزاره صادق دیگری وجود نداشته باشد تا این باور را مخدوش کند.^{۱۲} مثلاً در مورد معجزه‌ای که فردی وقوع آن را برای ما نقل می‌کند، سکوت پیامبر در زمان نقل این معجزه توسط دیگران، یا اظهار وقوع معجزه توسط یک فرد و سکوت و عدم مخالفت دیگران که در آن ماجرا حضور داشته‌اند (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۴۱۵) می‌تواند باعث ایجاد باور به صدق آن گواهی در ما شود. اما اگر دلیلی در دست باشد که اجماع یا توطئه‌ای برای گزارش کذب وجود داشته است، ما در پذیرش این گواهی موجه نخواهیم بود (عبدالجبار بی‌تا، ۱۶: ۱۱). بدین صورت عبدالجبار نشان می‌دهد اخباری که ما از طریق گزارش گروه‌های متعدد پذیرفته‌ایم کاذب نیست، چون ما قرینه‌ای بر وجود انگیزه‌ای مانند توافق و توطئه بر کذب یا ترس از سلطان در موردشان نداریم. البته این نکته بسیار مهم است که خود راویان به موضوع خبر کاملاً علم داشته باشند و مثلاً دیده باشند که فلان واقعه روی داده است (عبدالجبار بی‌تا، ۱۶: ۱۶-۱۷).

چنان که واضح است عبدالجبار در این عبارت صراحتاً تأکید می‌کند که حتی در گواهی‌هایی که در ما علم اکتسابی هم ایجاد می‌کنند باید باور برای خود گوینده موجه باشد و این بارزترین ویژگی دیدگاه BVT بود. لذا عبدالجبار در مورد شهادت‌هایی که به طریق اکتسابی در ما یقین ایجاد می‌کنند نیز قائل به انتقال باور و خصائص معرفتی آن است. اما نقطه افتراق او با دیدگاهش در مورد گواهی‌ای که در ما ایجاد علم ضروری می‌کند توجه به موارد نقض در شرط قابلیت الغاء است که باعث می‌شود متفاوت از نظرش در علم ضروری که متمایل به TEP-N بود به سمت و سوی TEP-S برود و بیان کند در صورتی می‌توان گواهی گوینده را پذیرفت که شنونده باور نقض الغاء‌ناپذیری نسبت به گزاره بیان‌شده توسط گوینده نداشته باشد.

اعتقاد به BVT در مبحث معجزه کمک بسیاری به عبدالجبار کرده است. عبدالجبار نیازمند آن است که گواهی گذشتگان بر وقوع معجزه برای شنوندگان یقینی و الزام‌آور باشد و شرایط به گونه‌ای باشد که شنونده نیاز به سبک و سنگین کردن گواهی گواهان و یا ناقلان معجزه نداشته باشد. از دید عبدالجبار، این یقین تنها در صورتی حاصل می‌شود که باور گوینده برای خودش به طور یقینی و بدیهی حاصل شده باشد و در صورت وجود این خصیصه است که گواهی به وقوع معجزات می‌تواند برای شنونده نیز از بداهت برخوردار شود و در او یقین ایجاد کند. اگر این شرط دایر نباشد و گواهی گوینده برای خود وی به صورت بدیهی ایجاد نشده و او نسبت بدان یقین نداشته باشد، صرف کلام گوینده امری یقینی را به مؤمنان انتقال نخواهد داد و باعث ایجاد اطمینان در آنها نسبت به وقوع معجزه نخواهد شد و در حد خبری که قابل صدق و کذب است باقی خواهد ماند. اما اگر باور گوینده نسبت به سخنش ضروری باشد و به طور ضروری نیز حاصل شده باشد، این بداهت به شنونده نیز منتقل می‌شود و در او باور به وقوع معجزه را ایجاد خواهد کرد (نک. عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳-۳۲۹).

۴. هم‌دینی با سایر منابع معرفتی

یکی از پرمنافشه‌ترین مباحث در مورد گواهی جایگاه آن نسبت به سایر منابع معرفتی است. آیا گواهی منبع معرفتی‌ای هم‌عرض و یکسان با ادراک و حافظه و... است یا در صورتی جایگاه

معرفتی دارد که مبتنی بر یکی دیگر از منابع معرفت مانند ادراک، استدلال و... باشد؟ دیدگاهی که گواهی را معرفتی همعرض و هم‌ارز با سایر منابع معرفتی دانسته دیدگاه غیرفروکاهشی^{۱۳} و دیدگاهی که گواهی را در صورتی واجد ارزش معرفتی دانسته که مبتنی و قابل تحویل به سایر منابع معرفتی باشد دیدگاه فروکاهشی^{۱۴} می‌نامند. از نامبردارترین موافقان دیدگاه اول می‌توان توماس رید (Pritchard 2004, 328) را نام برد. دیدگاه دوم نیز ریشه در تشکیک‌های فیلسوف معروف اسکاتلندی دیوید هیوم در باب وقوع معجزات دارد (Kennedy 2004, 115). فروکاهشی‌ها استدلال می‌کنند که جایگاه معرفتی گواهی در نهایت قابل فروکاهش به احساس، ادراک، حافظه و استنتاج استقرایی است، اما غیرفروکاهشی‌ها معتقدند که گواهی از لحاظ معرفتی به همان اندازه پایه است که سایر منابع معرفتی (lacky 2008, 141).

به نظر می‌رسد این مسئله برای عبدالجبار نیز مطرح بوده است. وی پس از طرح این که عده‌ای گواهی را به عنوان راهی برای حصول علم قبول ندارند (عبدالجبار بی‌تا، ۱۶: ۴۱) بیان می‌کند که ابوهاشم جبائی خبر و گواهی را از راه‌های حصول معرفت دانسته اما معتقد بوده که خبر به ادراک و مشاهده که از منابع معرفت است فروکاسته می‌شود^{۱۵} و بدین خاطر است که در مورد معرفتی که با گواهی حاصل می‌شود می‌گویند که باید واضح باشد و تکرار گواهی در تقویت آن مؤثر است (عبدالجبار بی‌تا، ۱۶: ۴۲).

از سوی دیگر عبدالجبار بیان می‌کند که ابوعلی جبائی علم را منبعی مستقل در کنار ادراک می‌دانسته است: «خبر به عنوان یک منبع معرفتی در کنار ادراک قرار می‌گیرد»^{۱۶} (عبدالجبار بی‌تا، ۱۶: ۴۲). واضح است که دیدگاه ابوهاشم کاملاً دیدگاهی فروکاهشی و در مقابل دیدگاه ابوعلی کاملاً غیرفروکاهشی است. اما به نظر می‌رسد عبدالجبار بر خلاف معمول تمایل به دیدگاه ابوعلی دارد و بیان می‌کند که اگر شنونده از قبل به مضمون خبر علم داشته باشد، دیگر این خبر طریقی برای علم به شمار نمی‌رود (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۳۴). وی همچنین تأکید می‌کند که در علم حاصل از اخبار ضروری هیچ نیازی به تفکر و تأمل و استدلال نیست (عبدالجبار بی‌تا، ۱۵: ۳۴۷). نکته جالبی که عبدالجبار درباره گواهی گواهان می‌گوید این است که همان گونه که ما از شهادت شهود پی به اثبات و یا نفی امری می‌بریم، از انتفاء و عدم گواهی آنها هم پی به عدم وجود می‌بریم.

همان گونه که اگر فیلی در جلوی روی ما باشد، حتماً آن را می بینیم و درک می کنیم، اگر این شیوه ای درست در نفی مدرک است، پس باید در نفی گواهی هم چنین باشد. چرا که روش یکسان است و در نفی مدرک بر این روش اعتماد کرده ایم و عقل ما پذیرفته که اگر باشد درک می شود و بدان علم پیدا می کنیم [پس وقتی درکش نمی کنیم] باید معترف شویم که در حضور ما نیست ... [در مورد گواهی هم چنین است که] اگر گواهی ای وجود نداشته باشد، علم می یابیم که چیزی وجود نداشته است. (عبدالجبار بی تا، ۱۶: ۶۱)

همه این موارد بدین سمت پیش می رود که عبدالجبار قائل به دیدگاه غیرفروکاهشی است. اما برخی گفته های او این نتیجه گیری را مخدوش می کند. مثلاً عبدالجبار می گوید مشاهده اقوی از شهادت است (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۳۴). همچنین در مواردی گواهی را به شرط تأیید آن توسط سایر شواهد و قرائن قابل پذیرش می داند (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۳۸). این اضطراب و دوگانگی در کلام عبدالجبار چگونه قابل توجیه است؟ واقعیت این است که این دیدگاه فروکاهشی عبدالجبار درباره اخبار آحاد است. این که مسئله ای تنها توسط یک نفر بیان شود نمی تواند در ما علم یقینی ایجاد کند و صرفاً ایجاد ظن می کند. او بیان می کند که نظام معتقد بوده اگر خبر واحد هم به همراه سبب باشد در ما علم ایجاد می کند. سبب بدین معنا که مثلاً وقتی به ما می گویند فلانی مرد، ما چون قبلاً می دانستیم که او به شدت بیمار است و شواهد حالیه نیز مؤید وفات فرد است، این گواهی و خبر واحد را می پذیریم (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۹۲). عبدالجبار این سخن نظام را تقویت می کند و حتی مثال هایی برای آن می آورد (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۹۲)، اما در نهایت بیان می کند که در اینجا علم ما نه از خبر فرد، بلکه از طریق همان سبب حاصل شده و این سبب اصلاً مدخلیتی در بحث گواهی ندارد و خارج از محل نزاع است (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۹۱). در حقیقت عبدالجبار در پی این است که نشان دهد در اخبار آحاد علم به مخبر عنه از راهی غیر از گواهی حاصل شده است و لذا بودن یا نبودن این گواهی در علم ما تأثیری نخواهد گذاشت. وی در قالب مثالی این مسئله را چنین تبیین می کند:

اگر ما ببینیم که خانمی نشانه های بارداری را داراست، و بعد از مدتی این خانم در حضور عده ای از زنان وضع حمل نماید، در اینجا جایز است که ما این نوزاد را فرزند همان خانم و نه زنی دیگر بدانیم، چه کسی به ما خبر بدهد که این نوزاد فرزند این خانم است و چه چنین گواهی ای وجود نداشته باشد. (عبدالجبار بی تا، ۱۵: ۳۹۳)

در این جا وجود و عدم وجود گواهی یکسان است و در علم ما به مخبر عنه مفروض تأثیری ندارد. لذا گواهی در اینجا نمی‌تواند، به عنوان راهی برای حصول و ایجاد علم در انسان مطرح شود.

سؤال قابل طرح در اینجا این است که چرا عبدالجبار تا این اندازه سعی در اثبات همدردی گواهی با سایر منابع معرفتی دارد؟ واقعیت این است که عبدالجبار تفتن کامل به این مسئله داشته که اگر گواهی را دارای ارزش معرفتی ای پایین‌تر از سایر منابع معرفتی بداند، اشکالات وارده بر وقوع معجزات پیامبران بسیار قوت می‌یابد و از دید وی زیر سؤال رفتن معجزه به معنای خدشه جدی به نبوت پیامبران است. این مسئله وقتی واضح‌تر می‌شود که آرای دیوید هیوم در باب معجزه را مورد مذاقه قرار دهیم. هیوم پس از این که بحث تعادل و تراجیح شواهد دال بر وقوع معجزه و شواهدی که نشانگر عدم وقوع معجزات اند را مطرح می‌کند می‌گوید:

انسان عاقل زمانی که به هر تحقیقی و مخصوصاً تحقیق تاریخی می‌پردازد عقیده‌اش را با شواهد متناسب می‌سازد و با سبک و سنگین کردن قرائن به سمتی که مورد تأیید آزمایش‌های بیشتری است متمایل می‌شود ولی هیچ وقت به یقین نمی‌رسد» (hume 2007, 80).

معجزه ناقض قوانین طبیعت است و به عنوان تجربه‌ای قطعی و تبدیل‌ناپذیر این قوانین را بنا نهاده است. برهان بر ضد معجزه ... به همان اندازه تمامیت دارد که هر استدلال تجربی قابل تصور. چرا که این امری بیش از احتمال است که همه انسان‌ها حتماً می‌میرند، گلوله سربی نمی‌تواند در هوا معلق بماند ... چون این رویدادها موافق با قانون طبیعت‌اند ... و معجزه‌ای لازم است تا مانع وقوع این قوانین شود ... هیچ گواهی‌ای کافی نیست تا معجزه‌ای را به اثبات برساند مگر این که به گونه‌ای باشد که کذبش از واقعیتی که می‌خواهد به اثبات برساند معجزه‌آمیزتر باشد و حتماً در چنین حالتی دلایل یکدیگر را نابود می‌کنند و دلیلی که ارجح است، تنها اطمینانی متناسب با درجه‌ای از قدرت که بعد از کسر دلیل ضعیف باقی می‌ماند به ما می‌دهد. (hume 2007, 83)

بر این اساس همان گونه که سوئینبرن نیز اشاره دارد (Swinburne 1970, 18)، هر چند این احتمال منطقی وجود دارد که بعد از سنجش و جرح و تعدیل دلایل بتوان نشان داد که قانونی از طبیعت نقض شده است، اما بر اساس رأی هیوم بسیار نامحتمل است که چنین حادثه‌ای رخ دهد. بر این اساس شواهد تاریخی در حد و اندازه‌ای نیستند که شواهد تجربی آزمون‌پذیر

و در دسترس را به کناری بنهند.

کاملاً واضح است که این اشکال هیوم مبتنی بر پایین تر دانستن ارزش گواهی نسبت به سایر منابع معرفتی است و چنان که اشاره کردیم کندی هیوم را از سردمداران دیدگاه فروکاهشی معرفی می کند (Kennedy 2004, 115). در حقیقت دیدگاه قاطع عبدالجبار در حمایت از وقوع معجزات و شکاکیت جدی هیوم نسبت به وقوع معجزاتی که اخبار آن توسط گواهی گواهان در طول تاریخ به ما رسیده است ریشه در دیدگاه های معرفتی آنان در باب هم شأنی و عدم هم شأنی گواهی با سایر منابع معرفتی دارد.

۵. جمع بندی

چنان که دیدیم عبدالجبار گواهی را به عنوان یکی از منابع معرفت می پذیرد و آن را غیر قابل فروکاهش به سایر منابع معرفتی و هم ارزش با آنها می داند و شبهات سمنیه در عدم حجیت گواهی را رد می کند. همچنین تأکید بر این مسئله که گزارشی در ما ایجاد علم ضروری می کند که گوینده خود بدان باور و یقین ضروری داشته باشد و این خصیصه معرفتی از گوینده به شنونده منتقل می شود، بسیار شبیه به دیدگاه متفکرانی چون پلنتینگا در نحوه انتقال باور است. در حقیقت پاسخ عبدالجبار به سه سؤال مهم در معرفت شناسی گواهی - که در مقدمه مطرح کردیم - چنین است: (۱) گواهی منبعی معتبر برای معرفت بشری به شمار می رود؛ (۲) در گواهی آنچه انتقال می یابد باور گوینده است، نه صرفاً کلمات و گزاره های بیان شده توسط او؛ (۳) گواهی ارزشی همسان با سایر منابع معرفتی دارد و قابل فروکاهش به آنها نیست. البته نظریه حال عبدالجبار و همچنین دیدگاه وی در مورد عدم حجیت خبر واحد تا حدودی او را به اردوگاه فروکاهشی ها نزدیک می کند که این مسئله می تواند در قالب مقاله ای مستقل بررسی شود.

یادداشت ها

۱. از دوست فرهیخته ام دکتر زهیر باقری نوع پرست که من را با ادبیات این بحث آشنا کرد، بسیار متشکرم.

2. Introspection

۳. سمنیه یا سمنیه گروهی از بوداییان بوده اند که در جهان اسلام به حس گرایی معروف اند. برای آشنایی بیشتر با این فرقه نک. فریامنش ۱۳۸۵.

4. testimonial exchange

5. the belief view of testimony

6. Fricker

7. epistemic properties

8. necessity thesis

9. sufficiently thesis

10. epistemic significance

۱۱. ابن سینا در اشارات تعداد را در متواترات شرط نمی‌داند و خواجه طوسی نیز در شرح اشتراط تعداد را به ظاهریون از محدثان نسبت می‌دهد. (ابن سینا ۱۳۷۵، ۱۹-۲۱۸)

۱۲. در معرفت‌شناسی در مباحث چیستی باور این دیدگاه به نام شرط قابلیت الغاء the defeasibility condition شناخته می‌شود. این دیدگاه که توسط لور و توماس پاکسون مطرح شده گویای این است که انضمام این شرط به تحلیل سه‌بخشی معرفت که «اگر هیچ قضیه صادقی همچون q وجود نداشته باشد، به نحوی که اگر شخص s بدان باور داشته باشد، توجیه باور وی به گزاره‌ای مانند p مخدوش شود» مستلزم این است که شخص s به گزاره p معرفت داشته باشد. به نظر می‌رسد که در ملاک الغاء‌پذیری، مفهومی از شقوق بدیل مندرج و مفروض است. تنها شروطی را می‌توان عامل فسخ دانست که جانشین وضعیت واقعی شود (پویمن ۱۳۸۷، ۳-۲۲۲).

13. non-reductionism

14. reductionism

۱۵. وتحل بالعاده فیما یقتضی نفيه و اثباته محل الادراک الذی هو طریق للعلم.

۱۶. الخیر کالادراک فی انه طریق للعلم.

کتاب‌نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۷۵. الاشارات والتنبيهات، ج ۳. قم: دارالبلاغه.
- پویمن، لوییس. ۱۳۸۷. معرفت‌شناسی. ترجمه رضا محمدزاده. تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام.
- فریامنش، مسعود. ۱۳۸۵. «سمنیه فرقه‌ای بودایی در جهان اسلام». در هفت آسمان: ۳۱.
- قاضی عبدالجبار معتزلی، ابی الحسن اسد آبادی. بی‌تا. المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ج ۱۵، ۱۶. مصر: بی‌نا.
- مبینی، محمد علی. ۱۳۸۷. «اعتدال گرایی در معرفت‌شناسی معاصر و پیامدهای آن در معرفت‌شناسی دینی». در نقد و نظر ۱۴-۱۵.

Audi, Robert. 2004. "The A Priori Authority of Testimony," in *Philosophical Issues* (Epistemology) 14.

Hume, David. 2007. *An Enquiry concerning Human Understanding*. Edited with an

- Introduction and Notes by Peter Millican. New York: Oxford University Press.
- Kennedy, Rick. 2004. *A History of Reasonableness: Testimony and Authority in the Art of Thinking*. Rochester: University of Rochester Press.
- Lackey, Jennifer. 2008. *Learning from Words: Testimony as a Source of Knowledge*. New York: Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin. 1967. *God and Other Minds*. London: Cornell University.
- Plantinga, Alvin. 1993. *Warrant and Proper Function*. Oxford: Oxford University Press.
- Pritchard, Duncan. 2004. "The Epistemology of Testimony." In *Philosophical Issues* (Epistemology), 14.
- Swinburne, Richard. 1970. *The Concept of Miracle*. London and Basingstoke: Macmillan ST Martins Press.